

۱۶ حمل و ۲۴ جوزای ۱۳۹۳ بدل بهای درد ورنج مردم افغانستان

ضیا:ناشر هفته نامه "افق" استرالیا

اگر عظمت روزهای ۱۶ حمل و ۲۴ جوزای ۱۳۹۳ را بدل بهایی در مقابل درد ها ورنج های تاریخی مردم افغانستان، همچنان بدل بهای ناشی از ۳۶ سال بد بختیهای زاینده از بطن منحوس کودتای هفت ثور بنامیم، به اشتباه نرفته ایم. با وجود تهدیدات امنیتی از سوی پاکستان به وسیله طالبان و دستپرورده معلوم الحال او که در ویرانی و قتل مردم افغانستان بیش از هر رهبر تنظیمهای به اصطلاح (اسلامی) سرخی دستانش از خون مردم مظلوم ما رنگ بیشتر دارد؛ هموطنان ما فهمیدند، خواستند و توانستند که یک بار دیگر به تاریخ ۲۴ جوزا حضور حقانی و انسانی خویش را در صحنه انتخابات برای برگزیدن رئیس جمهور آینده شان تبارز دهند.

هرچند؛ نفس زعامت و رهبری در ادبیات دموکراسی به شخصی تعلق می گیرد که واجد صفاتی چون: استعداد، تفکر، قابلیت انجام مسئولیت، ظرفیت، اخلاق، صداقت، شجاعت... و سایر سجایای شایسته انسانی باشد. اما به قول زرگر ها؛ یافتن چنین طلای ناب نه تنها در بازار، بلکه در جهانی که ما داریم، محال است. فراموش نکنیم، هنوز هم رگه های نا سالم و خارج از آنچه در دموکراسی امروزی ازان تعریف میشود را، همین اکنون حتی در کشور های متمدن و پیشرو جهان ملاحظه کرده می توانیم.

بنیاد زعامت، رهبری و اقتدار در مسیر زمان، جایگاه خود را از کانون خانواده به ظهور رسانده تا آنکه به محل، قریه، شهر ... و سایر مجموعه ها و تاسیسات اجتماعی نفوذ پیدا کرده است. اگر عوامل به قدرت رسیدن یا رهبر شدن را به گونه کلاسیک در نظر بگیریم، بی تردید، بیش از آنکه شایسته سالاری برای احراز مسند رهبری مورد کار برد قرار گرفته باشد، موضوعات دیگر از قبیل زور، زر، کشتن، بستن، تزویر و موارد خشونت طی قرون و اعصار به حد گسترده بالای انسانها حاکم بوده، چنانچه در کشور خود ما (به گواهی تاریخ) کمتر زعیمی را سراغ داشته باشیم که با زور تیر و تفنگ و کشتن و بستن به حکومت، امارت، تخت و تاج و سپس به ریاست جمهوری!! نرسیده باشند.

هرگاه رهبری و به قدرت رسیدن را از سطح ملک قریه، وکیل گذر، نماینده های شورا های محلی، ولایتی و پارلمان را با آب و رنگ انتخاباتی مورد توجه قرار دهیم، ازان گذشته زعامت های ملی را از امیر ها تا شاهان در نظر بگیریم، صریحاً معلوم می شود که شاهان و امیران از طریق زور و رعیت گیری بالای مردم حکومت رانده اند و بیشتر افرادی که از نام مردم با آرایش انتخاباتی به قدرت رسیده اند، آنها پیش از آنکه نماینده یا مدافع حقوق مردم بوده باشند، نماینده و نوکر حکام بوده اند. احياناً اگر شخصی از میان آنها به اندازه یک سر مو جانب مردم را گرفته باشد؛ عزل، زندانی و به قتل رسیده اند. آیا این حقیقت در جرگه ها و شوراهای زمان نادر خان، ظاهر خان و سپس در ریاست جمهوری داوود خان و ازان به بعد در شوراهای ملی، اتحادیه ها، جبهه پدر وطن و سرانجام به ریاست جمهوری رسیدن داکتر نجیب الله و ادامه قدرت استاد ربانی از طریق شورای حل و عقد و تابعیت گیری مضحک طالبان گواه این ادعا نیست؟

و اما طی سیزده سال اخیر:

عده یی که شاید تعداد شان اندک باشند و هنوز هم حیات دارند، از چگونگی تلخ و ذلت بار حکومت نادر خان تا حال خاطره ها دارند. اما نسلی که از زمان ظاهر شاه و دیگر زعیم ها ورژیم ها، چشم دید های بالعین دارند، هرگونه شعبده بازیهای سیاستمداران را زیر نامهای مختلف تجربه کرده اند. حالا کودکی سیاسی آنها در کنار تجارب عینی به ویژه از پرتو قلم، بیان و تصویر با لوسیله کتاب، اخبار، جراید، رادیو و مهمتر از همه تلویزیونها به مرحله بلوغ رسیده اند. اینک تعداد قابل ملاحظه مردم ما که عملاً اوضاع و احوال را در داخل کشور به نظاره گرفته اند، به این حقیقت پی برده اند که خود را صاحب رای و مالک رای خود بدانند و در انتخابات شرکت نمایند. اما اسفا به آن عده هموطنانی که هنوز هم علاج پسمانی ها و بد بختی های خویش را با ذهنیت تابو پرستی یا مقدسه پرستی های قومی، زبانی، منطقه ای ... در طومار جادوگران

سیاسی می جویند. گویا که نمی خواهند زندگی عصر و زمان را بر زندگی بدوی ترجیح بدهند. نه چنین نیست، آنها افسون شده اند و نفرین میلیونها انسان بر افسونگرانی که زیر نام خدمتگزار قوم، به (قوم خودش) و (قابطه ملت افغانستان) خیانت می ورزند.

شما چه نظر دارید؟